

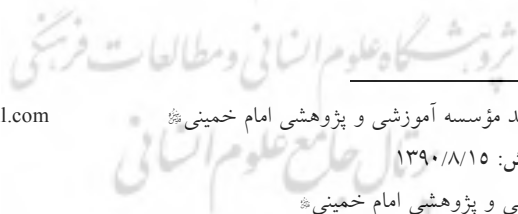
نقد و بررسی مبانی خداشناختی و انسان‌شناختی پائولو کوئلیو

حامد حسینیان* / احمدحسین شریفی**

چکیده

امروزه آثار پائولو کوئلیو در رده عرفان‌های نوظهور جای گرفته است. آثار وی بیشتر در قالب رمان است. یافتن مبانی اندیشه‌ای او چندان ساده نیست. در حالی که، برای خوانندگان پرشمار آثار او، درک اصول اندیشه‌های وی بسیار مهم است. آگاهی از این اصول، خود بهترین نقد برای این گونه عرفات‌های کاذب و وارداتی است. در این مقاله، اصول خداشناسی و انسان‌شناسی آثار وی بررسی و نقد شده است. در بحث خداشناسی، به نظرات او در شناخت خدا، صفات و پرستش او پرداخته شده است. در باب انسان‌شناسی نیز به جایگاه انسان در آفرینش، وظیفه او در دنیا و شناخت ذات او از منظر پائولو کوئلیو پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: پائولو کوئلیو، نقد عرفان‌های کاذب، خداشناسی، انسان‌شناسی.



Shahed.Safir@gmail.com

* دانشجوی کارشناس ارشد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۰/۶/۳ - پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱۵

** دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مقدمه

پائولو کوئلیو، نویسنده معاصر برزیلی است که آثار او از پر فروش ترین کتاب‌های دنیا قرار گرفته است. وی پس از عمری سرگردانی در بحران‌های روحی و روانی، سرانجام تحت تأثیر عرفان سرخ‌پوستی و فرقه رام، زندگی جدیدی را تجربه کرد. وی در نوشته‌های خود، که غالباً در قالب رمان عرضه شده‌اند، سعی نموده نوع تجربه جدید زندگی خود را به خوانندگان آثارش القاء کند.

بازخوانی رمان‌های وی و بررسی مبانی نظری شیوه زندگی مطرح شده از سوی وی، کاری دشوار ولی بایسته است. باید اعتراف کرد تکه‌گویی‌هایی که از مبانی او شده، راه را برای فهم مبانی وی میسر نمی‌کند. بی‌شک اگر منظومه‌ای نظام‌مند و جامع از اندیشه‌های او، با استناد مناسب به آثار وی ارائه شود، راه فهم و نقد این اندیشه‌وارداتی برای نسل جوان آسان خواهد شد. برای تحقیق در این موضوع، مهم‌ترین گام خواندن همه آثار پائولو کوئلیو بود. در این زمینه، همه کتاب‌های وی به دقت مطالعه شد و با فیش برداری دقیق، مجموعه آموزه‌های او در مورد خداشناسی و انسان‌شناسی طبقه‌بندی شد. این مقاله، بر اساس نظرات و کلمات پائولو در این زمینه تدوین شده است، نه بر اساس همه بحث‌های خداشناسانه و انسان‌شناسانه وی. چه‌بسا در این دو موضوع، بحث‌های مهمی وجود داشته باشد که پائولو اصلاً به آنها اشاره نکرده باشد. در واقع، آنچه برای ما در این نوشتار مهم است، پائولو شناسی است، نه انسان‌شناسی و یا خداشناسی.

خداشناسی از نگاه پائولو کوئلیو**شناخت خدا****ضرورت و امکان شناخت خدا**

هرچند در بیان یک جهان‌بینی الهی، باید نقش خدا در تدبیر جهان به خوبی ترسیم شود، اما پائولو مایل است جهان را بدون خداوند ترسیم کند. وی معتقد است حتی اگر کسی نقشی برای خدا قائل نباشد، باز جهان جهان است. انسان همان موجودی است که باید به دنبال عشق خود بگردد. در نگاه وی: «جست‌وجوی توضیحات درباره خداوند هیچ چیز بر شما آشکار نمی‌کند. ... هیچ‌کس هرگز ثابت نخواهد کرد که خدا وجود دارد. در زندگی، برخی چیزها را فقط باید تجربه کرد... عشق چنین چیزی است. خداوند نیز که عشق است، چنین چیزی است.»^۱

در مکتب معنوی پائولو، مهم این است که انسان به دنبال رؤیایها و ندای قلب خود برود. اساساً ضرورتی ندارد که به دنبال خداشناسی باشد؛ چراکه به نظر او:

کسی که به جست‌وجوی خدا می‌رود، دارد وقتش را تلف می‌کند. می‌تواند راه‌های بسیاری را طی کند، به آیین‌ها و فرقه‌های زیادی پناه ببرد، اما این‌گونه هرگز او را نخواهد یافت. خدا این جاست، اکنون کنار ما. می‌توانیم او را در این مه، در این زمین، در این لباس‌ها، در این کفش‌ها ببینیم. ... این ملاقات آسان نیست، ... چون او مدام از ما می‌خواهد به دنبال رؤیایها و قلب خود برویم.^۲

از این مبانی فکری پائولو هم که بگذریم، و به فرض که اجازه داده شود به دنبال شناخت خدا باشیم، در نگاه تکثرگرایانه پائولو، شناخت هر کسی متفاوت خواهد بود. سرانجام، هر کس خدای خود ساخته‌ای دارد که با خدای دیگران تفاوت می‌کند. از این‌رو، پائولو به ادیان الاهی در مورد ارائه تصویر خاصی از خداوند اعتراض دارد و اعتراف می‌کند که «از تصور خدایی استاندارد شده، که به طور متعصبانه‌ای برای همه معتبر باشد، وحشت دارم.»^۳

نقد و بررسی

الف. نمی‌توان وجود خدا را ثابت کرد.

۱. بهتر بود پائولو می‌گفت: من نمی‌توانم خدا را ثابت کنم. البته کمی نیز به او حق باید داد. اثبات خدای واحد سه گانه، در جهان مسیحی بسیار دشوار است. کتاب مقدس نیز هیچ دلیلی برای اثبات خدا ندارد. مسلمانان در فرهنگ اسلام با این مشکل مواجه نیستند. قرآن و روایات امامان معصوم علیهم‌السلام، به حکم عقلی و فطری بر وجود خداوند بسیار ارشاد کرده‌اند.^۴

۲. هر چند تفصیل براهین اثبات وجود خدا را باید در منابع مستقل و مفصل جست‌وجو کرد، اما می‌توان برای کامل شدن نقد، به برهان سینوی در اثبات وجود خدا اشاره کرد: شکی نیست که در جهان موجودی وجود دارد. این موجود، یا وجود برای آن ضروری است و «واجب الوجود» است و یا «ممکن الوجود». این موجود، اگر واجب الوجود باشد که مطلوب ثابت است. اگر ممکن الوجود باشد، یعنی در وجودش «نیازمند» است. از آنجا که دور و تسلسل باطل است، یا باید به مدد واجب الوجود حاصل شده باشد، و یا به مدد چیزی که سرانجام به واجب الوجود می‌رسد. نتیجه اینکه، جهان را نمی‌توان بدون واجب الوجود، یا همان خدا^۵ تصور کرد.

ب. شناخت هر کس از خدا متفاوت است.

اینکه شناخت هر کس از خداوند متفاوت است، کلامی دو پهلو است. یک معنای آن این است که نمی‌توان خدای واحدی برای بشر تصور کرد. پائولو در نگاه تکثرگرایانه خود، به دنبال چنین برداشتی است. معنای دیگر این سخن است که، خدا یکی است و راه شناخت او هم برای همه انسان‌ها یکسان است. اما بسته به تفاوت استعدادها و قرب و بُعدهای معنوی، هر کس به اندازه خویش درکی دارد. این معنا پذیرفتنی است.

صفات خدا

پائولو در بیان اهداف الاهیات مکتب خود خداوند را خطاکار، ظالم و بی‌حکمت معرفی می‌کند. وی خداوند را این گونه توصیف می‌کند تا بگوید: انسان معنوی هم می‌تواند چنین باشد. در اینجا به توصیف خداوند به این صفات از منظر وی می‌پردازیم:

الف. خطاکار

خدایی که پائولو ترسیم می‌کند، خدایی بی‌نقص و بی‌عیب نیست. خدای او، گاه اشتباه می‌کند و گاه بندگانش تاوان اشتباهات او را بر دوش می‌کشند. یکی از اشتباهات خدا در مکتب پائولو در داستان آفرینش بوده است:

ایزد زمان، پس از خلق گیتی هماهنگی آفرینش را یافت. اما کمبود بسیار مهمی را احساس کرد. یک همراه، که در این زیبایی با او سهم شود. یک هزار سال برای آوردن پسری نیایش کرد. آنگاه که ایزد زمان به تمنای دلش دست یافت، پشیمان شد؛ زیرا دریافت تعادل جهان بسیار ناپایدار شده است. اما دیگر دیر شده بود و پسرش در راه بود. پشیمانی‌اش تنها به یک نتیجه انجامیده، پسر دیگری نیز در زهدانش پدید آمد. اسطوره می‌گوید: از نیایش آغازین خدای زمان، نیکی پدید آمد و از پشیمانی‌اش بدی.^۶

در داستان «شیطان و دوشیزه پریم»، وقتی خارجی با ندای درونش گفتگو می‌کند تا علت و منشأیی برای شرّ بیابد، ندای درونش به او می‌گوید: «تلاش برای کشف دلیل وجودی‌ات بی‌فایده است. اگر توضیحی می‌خواهی می‌توانی به خودت بگویی من روشی هستم که خدا برای تنبیه خودش یافته است؛ تنبیه خودش به خاطر اینکه در یک لحظه غفلت، تصمیم گرفت جهان را خلق کند.»^۷

هدف از ترسیم چنین خدایی، که اشتباه می‌کند، این است که به انسان در راه معنویت القاء شود: خداوند هم اشتباه می‌کند. از این‌رو، او نباید نگران اشتباهات خود باشد. انسان

در مناجاتش با خداوند می‌تواند بگوید: خدایا اگر فهرست گناهان مرا به گناهان خودت مقایسه کنی، می‌بینی که تو به من بدهکاری. اما امروز روز آمرزش است. پس بخشش خود را نثارم کن و من نیز تو را می‌بخشم، تا همچنان در کنار هم حرکت کنیم.^۸

ب. ظالم

پائولو معتقد است از زمانی که در این دنیا قضاوت اختراع شد، خداوند عادل نبوده است. اولین قضاوت مربوط به نافرمانی آدم و حوا است. این نافرمانی، سرپیچی از یک قانون غیرمنطقی و عجیب بود. بی‌عدالتی هم‌چنان ادامه پیدا کرد تا اینکه چند قرن بعد، وقتی خدا به رحم آمد و پسرش را فرستاد تا جهان را نجات دهد، پسرش در همان بی‌عدالتی سقوط کرد که خودش آفریده بود و چهار میخ به صلیب دوخته شد.^۹

پائولو در این عبارات چنین القاء می‌کند که از کارهای خداوند اصلاً نباید توقع عدالت داشت. خداوند حتی نسبت به پیامبر خود نیز چنین است. با وجودی که موسی ﷺ رنج بسیار در راه او برد، در پاسخ آن همه لطف موسی ﷺ، اجازه نداد او به سرزمین موعود گام نهند.^{۱۰} در نوشته‌های پائولو، حتی پیامبران نیز او را به عدالت نمی‌شناسند. ایلیا پیامبر بنی‌اسرائیل در مناجات خود با خدا می‌گوید: «خدایا هیچ سر از کارت در نمی‌آورم. در کارت هیچ عدلی نمی‌بینم. خود را از زندگی من کنار بکش که من دیگر ویران شده‌ام.»^{۱۱} «اما خدایا من فهرستی از گناهان تو نیز دارم. تو مرا واداشتی بیش از حد انصاف رنج ببرم؛ زیرا عزیزترین کسم را در این دنیا، از من گرفتی. تو شهری را که مرا پذیرفت، نابود کردی، خشونتت وادارم کرد عشق را از یاد ببرم.»^{۱۲}

از دیگر مسائلی که پائولو سعی می‌کند از آن در اثبات ظالم بودن خداوند کمک بگیرد، رنج در زندگی است. به گمان وی رنج‌ها در این دنیا توجیه ناشدنی است. در نگاه وی برای چنین سؤالی هیچ‌وقت نمی‌توان پاسخ قانع‌کننده‌ای یافت.^{۱۳} توصیف خدایی که ما را مجبور می‌کند از جبر تقدیر او پیروی کنیم نیز شاید به ظلم خدای پائولو بیافزاید. در داستان‌های وی، از برادر کشی هم نباید ناراحت بود که هر کاری می‌کنیم از قبل مقدر بوده است و ما چاره‌ای جز آن نداریم.^{۱۴} در نگاه وی، انسان باید به یاد داشته باشد که این خدا است که انسان را در مسیر اراده الهی‌اش حرکت می‌دهد.^{۱۵}

نتیجه‌ای که پائولو می‌گیرد، این است که خدا ظلم می‌کند. پس ما هم می‌توانیم عادل نباشیم.^{۱۶} در داستان «شیطان و دوشیزه پریم» می‌نویسد:

از ترس کشیش‌ها، مراسم روز آموزش را به ابتکار خود در آیین آنها آورده بود. در روز آموزش، مردم باید دو فهرست تهیه می‌کردند. فهرستی از گناهانشان و فهرستی از گناهان خداوند. پس از اعتراف به گناهانشان، آموزش می‌طلبیدند و پس از خواندن فهرست بی‌عدالتی‌های خدا با او معامله می‌کردند: خدایا من نسبت به تو نامنصف بوده‌ام و تو نسبت به من نامنصف بوده‌ای. پس چون امروز روز آموزش است، تو گناهان مرا فراموش می‌کنی، من گناهان تو را و می‌توانیم یک سال دیگر با هم ادامه دهیم.^{۱۷}

ج. بی‌حکمت

در نگاه بسیاری از ادیان الاهی، از جمله اسلام، خداوند در آفرینش خود بهترین طراحی از نظام ممکن را ارائه کرده است. در این طراحی، هر چیزی با حکمت و هدفی در آفرینش خلق شده است. از خالق حکیم جز این انتظار نیست. در مکتب معنوی پائولو، خداوند در آفرینش خود چندان حکیمانه عمل نکرده است. خلقت انسان‌ها و آمدن آنها در این جهان، اشتباه خداوند معرفی شده است! در نظر وی، خداوند از زندگی یکنواخت آدم و حوا در بهشت کسل شده بود. درخت ممنوعه را در وسط بهشت کاشت تا کمی داستان خلقت جالب‌تر و مهیج‌تر شود.^{۱۸}

پائولو از زبان ورونیکا القاء می‌کند:

اگر خدا وجود داشته باشد، می‌داند درک بشر محدود است. او همان است که این هرج و مرج را آفرید که در آن فقر هست، بی‌عدالتی هست، حرص و تنهایی هست. بی‌شک او قصد خیر داشته، اما نتیجه آن فاجعه‌آفرین بوده است. اگر خدا وجود داشته باشد، در مورد موجوداتی که تصمیم می‌گیرند این زمین را زودتر ترک کنند، بخشنده خواهد بود و شاید از اینکه ما را وادار کرده وقت‌مان را آنجا بگذرانیم، عذر خواهی کند.^{۱۹}

د. بی‌برنامه

خداوند، جهان را اگر بر اساس برنامه حکیمانه‌ای آفریده باشد، برای انسانی که جهان برای او خلق شده است، طرح و برنامه خواهد داشت. از آنجایی که در مکتب معنوی پائولو، خداوند چندان حکیمانه عمل نمی‌کند، تدبیری هم برای انسان راه یافته در این جهان ندارد. در این نگاه، خداوند برنامه مشخصی برای هدایت انسان ندارد. انسان خود می‌باید راه را بر اساس گام‌های خویش شکل دهد.^{۲۰} به نظر وی: «همه کتاب‌های مقدس در جست‌وجوی خداوند و درک حضور او نوشته شده‌اند. اما آنچه خداوند از ما انتظار دارد نمی‌دانیم و اجدادمان نیز نمی‌دانسته‌اند.»^{۲۱}

این، همان چیزی است که پائولو در مکتب معنوی خود دنبال می‌کند و آن را مقدمه شریعت‌گزینی خود قرار داده است. در نظامی که خداوند طرح و یا نقشه‌ای برای هدایت نداشته باشد، رضایتش نیز معیاری ندارد. آنگاه پائولو می‌تواند بگوید مهم این است که دنبال حرف دل بود و خدا در این صورت راضی خواهد بود.

حضرت ابراهیم علیه السلام بیگانگان را پذیرفت و خدا راضی بود. الیاس علیه السلام بیگانگان را نپذیرفت، خدا راضی بود. داود علیه السلام به عملکرد خود می‌بالید، خدا راضی بود. باجگیر جلوی محراب از کرده‌های خود شرم داشت، خدا راضی بود. یحیی‌ای تعمیردهنده به صحرا رفت و خدا راضی بود. پولس به شهرهای بزرگ امپراطوری روم رفت، خدا راضی بود. از کجا بدانیم چه چیزی قادر متعال را راضی نگه می‌دارد؟ کاری بکن که قلبت فرمان می‌دهد و خدا خشنود می‌شود.^{۲۲}

پائولو چنین نتیجه می‌گیرد: حال که معیاری وجود ندارد، نافرمانی و عصیان هم معنا ندارد. هرکس جایز است هرکاری بکند، خداوند او را خواهد بخشید. خداوند در نهایت، به همه کارهای ما راضی خواهد بود، حتی اگر بی‌جهت جنگ‌های صلیبی به راه انداخته شود و هزاران مسلمان کشته شوند و حتی اگر کلیسای قرون وسطی به اشتباه دادگاه تفتیش عقاید به راه اندازند و حتی اگر عیسی علیه السلام را بر صلیب کشند، خداوند همه را خواهد بخشید.^{۲۳}

نقد و بررسی

الف. لزوماً خداوند همه صفات کمالی را ندارد.

۱. نمی‌توان خدا را ظالم، خطاکار، بدون تدبیر برای هدایت و ... تصور کرد. خدا همان موجودی است که در تمام ابعادش کامل است. اگر در یک بُعد نقص داشته باشد، یعنی وجودش محدود است. نمی‌توان کمالی را تصور کرد و خداوند که هستی بخش همه وجودها است، خود فاقد آن کمال باشد. فقدان آن کمال و اعطای آن به معنای این است که خدا این کمال را از دیگری گرفته است. این فرض هم با خدا بودن و واجب‌الوجود بودن او ناسازگار است.

۲. پائولو نمی‌تواند با ترویج پرستش چنین خدایی، آرامش را به ارمغان آورد. دل خوش کردن به خدایی که خطا می‌کند، ظالمانه رفتار می‌کند و ... سالک را از اضطراب‌ها و ترس‌ها رها نمی‌کند.

ب. از خداوند نباید توقع عدالت داشت.

۱. ظلم یا به خاطر جهل است و یا ضعف نفس و یا نداشتن قدرت از اینکه خواسته را از راه دیگری به دست آورد. همه این امور، از وجود خداوند دور است. او نمی‌تواند ظالم باشد.

۲. خداوند باید سرآمد همه کمالات باشد. پس، از او توقع عدالت می‌رود. البته این هم توقع نیست که همیشه عادلانه بودن حکمش درک شود. چه بسا در این دنیا، به دلیل ندانستن برخی جهات مسئله علت عادلانه بودن حکمش روشن نباشد.

ج. وجود رنج در زمین و مجبور بودن انسان‌ها دلیل بر ظلم خداوند است.

۱. انسان یعنی موجودی که در حیات اولش، باید روی کره خاکی با آن همه محدودیت‌ها زندگی کند. کمال طلبی او و محدود بودن امکانات، قطعاً از جانب کسانی که نفس خود را رام نکرده‌اند، به ظلم منجر خواهد شد. اما این طبیعت زندگی عادی است. پائولو خود نیز می‌داند در این دنیا، اگر کسی بخواهد از شعله نور بهره‌مند شود، باید رنج درد را تحمل کند.^{۲۴} اگر خداوند این جهان و انسان را به گونه‌ای می‌آفرید که ظلمی در کار نبود، دیگر فرشته بود و حال اینکه خداوند می‌خواست انسان بیافریند.

۲. معناداری زندگی، با هدف از آن سنجیده می‌شود. هدف از زندگی انسان در این دنیا، آزمون بندگی است و رنج و صبر در آن نیز جزء آزمون است.

د. خداوند خطاکار است، پس انسان نیز می‌تواند خطاکار، ظالم و بی‌منطق باشد.

گفته شد که خداوند هم نمی‌تواند ظالم و خطاکار باشد. پائولو خود نیز در ارتکاز خود چنین خدایی ندارد. وی خدایی دارد که گاه خطای انسان‌ها آنان را کمک می‌کند تا از خطا دور شوند.^{۲۵} اگر از راه فاصله گرفتند، کمکشان می‌کند به راه بازگردند.^{۲۶} حال که مقدمه غلط است، نتیجه نیز نادرست خواهد بود.

ه. خداوند در آفرینش اشتباه کرده است و طرح حکیمانهای نداشته است.

۱. نمی‌توان اشتباه خدا را به یک افسانه بی‌اساس نسبت داد. خلقت انسان‌ها، زمینه‌ساز بهره‌مند شدن آنان از کمال و فیض وجود می‌شود و خداوند چشمه فیاض است و بخلی ندارد.

۲. اگر با علم قطعی ثابت شود که خداوند باید حکیم باشد، آن گاه همه کارهای او حکیمانه خواهد بود، هر چند ما درک نکنیم. پائولو نیز چنین ادعایی ندارد که حکمت همه کارهای خداوند را بداند. حتی در تمثیلی در کتاب مکتوب، همه دستورات خداوند را

حکیمانه می‌داند و خوانندگان را تشویق کرده که همه دستورات خداوند را انجام دهند، هرچند ظالمانه به نظر آید.^{۲۷}

و. نسبت به بندگان برنامه مشخصی ندارد، معلوم نیست رضایتش در چیست و از این رو همه را می‌بخشد.

۱. چنین نتیجه‌ای ناشی از همان ضعف خداشناسی است. نمی‌توان تصور کرد که خدا هادی و مهربان و حکیم باشد و انسان را بدون نقشه راه رها کرده باشد. پائولو خود نیز که خدا را مهربان و نگران سرنوشت انسان‌ها می‌داند،^{۲۸} به این تناقض اعتراف کرده است: «خدا هرگز فرزندان را رها نمی‌کند. اما برنامه‌های او نامشخص است و راه را بر اساس گام‌های ما شکل می‌دهد.»^{۲۹} نمی‌شود خدا مهربان باشد و مخلوقش را رها نکند، ولی برنامه‌ای به او ندهد. خداوند پیامبرانش را برای هدایت بشر فرستاده است. قرآن چه زیبا می‌فرماید: «خدا را چنان که باید نشناختند آن هنگام که گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده. بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده، نازل کرده است. همان کتابی که برای مردم روشنایی و رهنمود است.» (انعام: ۹۱) آنان که خدا را بدون برنامه برای هدایت تصور کرده‌اند، در واقع خدا را نشناخته‌اند. شاید تمایل پائولو به اینکه راهنمای هرکس ندای درونش است، وی را مجبور کرده باشد که به این نتیجه برسد که خداوند هدایتی نداشته است.»

۲. خدایی که همه بندگان را می‌بخشد، خدایی است که علی‌رغم عدالتش، در حق خوبان ظلم کرده است. چنین خدایی به جای اینکه بندگان را برای پیمودن راه کمال ترغیب کرده باشد، آنها را به گناه تشویق کرده است.

۳. خداوند خود کمال مطلق است. هیچ نیازی ندارد. هدف خداوند از آفرینش انسان بهره‌مندی او از کمال بوده است. قطعاً خداوند از بندگان راضی است که راه کمال را بپویند و رضایتش به اطاعت از همان دستوراتی است که به عنوان منشور راه کمال صادر کرده است.

۱-۲. پرستش خدا

۱-۲-۱. ترویج پرستش خدای مادینه

پائولو به وجود نیمه مؤنث در هر فرد مذکر و وجود نیمه مذکر در هر فرد مؤنث معتقد است.^{۳۰} به نظر کولیبو، هدف هستی همواره خود را در نیمه مادینه نشان می‌دهد. این تنها

راه انسان برای درک خود و رسالت خویشتن است.^{۳۱} این نگاه وی به خدا شناسی نیز سرایت کرده است و به وجود چهره مادینه خداوند نیز اعتقاد دارد.^{۳۲} وی معتقد است: «یکی از چهره‌های خداوند، چهره یک زن است»^{۳۳} و کلیسای کاتولیک نیز چاره‌ای ندارد که در آینده نزدیک، این چهره مادینه خداوند را به رسمیت بشناسد.^{۳۴} چهره مادینه خدا در هر دینی و در هر سنتی، به شیوه‌ای تجلی می‌کند. از آنجا که پائولو خود را یک کاتولیک می‌داند، نماد این چهره خداوند را مریم باکره می‌داند.^{۳۵} البته، ممکن است در ادیان و فرقه‌های دیگری مه را نماد ایزدبانو بدانند^{۳۶} و برخی آب را نماد آن بدانند.^{۳۷}

پائولو برای اینکه بتواند مروج پرستش چهره مادینه خداوند باشد، ربوبیت جهان را به او منسوب می‌کند. در رمان *ساحره پورتوبلو*، مادر اعظم را فرشته آفرینش معرفی می‌کند.^{۳۸} وی بارها اشاره می‌کند که جهان در دستان مادر مقدس قرار دارد؛ اوست که تدبیر را به دست دارد.^{۳۹} نیروی‌های شرّ جهان نیز همه در کنترل باکره مقدس هستند. او با نگه داشتن مار در زیر پای خودش، که نماد همه شرور عالم است، قدرت‌های خطرناک را تحت سلطه خود می‌آورد.^{۴۰}

ایمان به بعد مؤنث و مؤنث اندیشی در نگاه او، یعنی اینکه به راحتی بتوان کارهای بی‌منطق^{۴۱} و متناقض انجام داد^{۴۲} و به قول خودش مقصودش، از زنانه اندیشی نقطه مقابل دکارتی اندیشیدن است.^{۴۳} وی می‌خواهد سالک راه معنویتش از فکر کردن و منطقی بودن جدا شود و چندان به دنبال منطقی بودن و معنا داشتن مناسک نباشد. پنهان شدن در پرستش چهره مادینه خدا، راهی است که او برای رسیدن به هدف خود انتخاب کرده است. پائولو راه نجات جهان را در پرستش خدای مادینه بیان می‌کند:

راز همه بدبختی‌های بشر در ادیان الهی این است که تا به حال خدایی نرینه، نامهربان، قانون‌گرا و حساب‌گر را می‌پرستیده‌اند راه نجات در پرستش خدایی است که ما را از همه قیدها برهاند. در آیین مادر اعظم، آن چیزی که گناه می‌خوانیم و معمولاً به معنای تخطی از احکام اخلاقی قراردادی است، دیگر وجود ندارد و حتی روابط جنسی نیز آزاد می‌شود.^{۴۴} می‌توان خدای مادینه را با رقص و پایکوبی پرستش نمود و با حیات دوباره این خدا، جهان را آرام کرد.^{۴۵}

پائولو آیین مادینه پرستی را آیین عشق و رحمت می‌داند. رسالت مرد جوان در رمان کنار رود پیدرا، هموار کردن پذیرش دوباره خدای مادینه است: «من زایل کردن وجه مؤنث را

از سیمای خدا، آن‌طور که مذاهب انجام داده‌اند، دوست ندارم. وجه مؤنث، یعنی رحمت و عشق به زندگی.^{۴۶} تنها با پذیرش چنین آیینی است که رحمت، دوباره برپا می‌شود.^{۴۷} پائولو همه راز دور شدن از معنویت را پرستش خدای مرد می‌داند و می‌نویسد:

تا خدا را فقط مرد بدانیم، همیشه غذایی برای خوردن و خانه‌ای برای اقامت خواهیم داشت. وقتی مادر سرانجام دوباره آزادی‌اش را به دست آورد، شاید مجبور شویم روی شبنم بخواییم و از عشق تغذیه کنیم. شاید هم بتوانیم بین احساس و کار تعادلی ایجاد کنیم.^{۴۸}

اینها پائولو را بر آن داشته تا به این موضوع بیانید که در تثلیث مسیحی، به جای ایمان به روح القدس، پدر و پسر گفته شود: ایمان داریم به روح القدس، مادر و پسر.^{۴۹} در رمان‌های پائولو، کم نیست صحنه‌هایی که مراسم دعای مریم باکره، مراسم عبادی است.^{۵۰} به هنگام دعا، از الهه مادر حاجت خواسته شود.^{۵۱} از مریم مقدس تقاضای کمک شود.^{۵۲} و یا اینکه شخص پس از خلسه و ارتباط با الهه مادر، بتواند مشاور مردم باشد و راه حل همه مشکلات آنها را بداند.^{۵۳}

پائولو مانع تحقق یافتن اندیشه مادینه پرستی و رهایی از قید و بند مذهب را، «بنیادگرایی» می‌داند. از این‌رو، پائولو با بنیادگرایی مبارزه می‌کند و شکوفایی معنویت در آینده مؤنث جهان را توقف بنیادگرایی می‌داند.^{۵۴}

نقد و بررسی

الف. یکی از چهره‌های خداوند مادینه است. راه نجات از بحران معنویت پرستش این چهره است.

به نظر می‌رسد، پائولو برای اینکه از سختی دین‌داری بکاهد و آیینش را آیین مهر بداند، مادینه پرستی را ترویج می‌کند. اما باید گفت: هیچ نیازی به تصویر خدای مادینه نیست. خداوند، همه صفات کمالی را دارد. در عین حکمت و عدالت، کمال مهر و لطف را نیز دارد. پیامبر اسلام ﷺ نیز برای ترغیب خداپرستی بندگان را به فرمان خدا خطاب می‌کند که «بندگان مرا آگاه کن که من بخشنده مهربانم!» (حجر: ۴۹) «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. (زمر: ۵۳)» اگر برای برون رفت از بحران معنویت، باید عاشقانه زندگی کرد، می‌توان عاشقانه خدا را پرستید و جز او هیچ ندید.

ب. ربوبیت عالم به دست خدای مادینه است.

ربوبیت عالم به دست همان خدایی است که عالم را هستی بخشیده و همه نیازهای موجودات را برطرف می‌کند. البته خدای واحد، که خالق و رب عالم است، همه صفات کمالی را دارد؛ او همان خدای مهربان، کریم و رحیم است.

ج. ایمان به بعد مؤنث یعنی جواز بی‌منطق بودن و مقید به احکام نبودن.

۱. جواز بی‌مبالا بودن، بی‌منطق بودن و خطاکار بودن برای پیروان یک مکتب معنوی، بسیار مضحک است. پائولو نیز به طرفداران خود نیز اجازه نمی‌دهد به آموزه‌های او بی‌مبالا باشند. به تمرین‌هایی که او برای سالکان داده، عمل نکنند و برخلاف دستورات او رفتار کنند. به اعتراف خود پائولو، وقتی انسان یک راه را انتخاب کرد، باید به تمام لوازم آن مقید باشد.^{۵۵} اگر مقید بودن به احکام و آداب خاصی از لوازم دین‌داری است، نمی‌توان دین‌دار بودن را انتخاب کرد و دین‌دار نبود.

۲. خداوند همه صفات کمال را یک جا دارد. هر صفتی از او، عین صفات دیگر است. خدای مهربان، همان خدای حکیم است. خدای لطیف، همان خدای عادل است. اگر در راه رسیدن به قرب الهی، تعبد به مناسک لازم است، نمی‌شود خداوند به مقید نبودن به این ظواهر هم راضی باشد.

۲-۲-۱. مبارزه با خدا

مطلب دیگری که در شیوه پرستش خداوند می‌توان در رمان‌های پائولو یافت، مبارزه با خدا است. او در رمان کوه پنجم به تبیین این شیوه پرداخته است. به نظر وی «گاهی خدا اطاعت می‌طلبد. اما گاهی هم مایل است ازاده ما را بیازماید و ما را به مبارزه می‌طلبد تا عشقش را درک کنیم».^{۵۶}

ایلیا، پیامبر بنی اسرائیل، قهرمان رمان کوه پنجم، مبارزه با خدا را تجربه می‌کند. با اینکه در دین وی سوزاندن مرده‌ها حرام است، اما برای مبارزه با خداوندی که سرنوشت او را به دلخواه خودش تغییر می‌دهد، مرده‌های شهر اکبر را می‌سوزاند.^{۵۷} حتی ایلیای پیامبر، وقتی شهری که به آن خو گرفته بود، در حمله دشمن ویران می‌شود، می‌گوید: «حالا که خدا ما را فراموش کرده، ما هم او را فراموش می‌کنیم. پیش از این، هدفم سرنگون کردن ایزابل بود و بازگرداندن اسرائیل. حالا در مبارزه با خدا می‌خواهم این شهر ویران شده را بازسازی کنم».^{۵۸}

پائولو، برای موجه جلوه دادن سخن خود، به کتاب مقدس تمسک می‌کند. وی کشتی یعقوب^{۶۸} با خدا را نمادی برای مبارزه با خدا می‌داند. در نظر او، داستان کشتی یعقوب و پروردگار نسل به نسل نقل شده است تا هیچ کس از یاد نبرد گاهی لازم است آدمی با خدا منازعه کند.^{۶۹} به نظر او، همان‌طور که یعقوب در کشتی با خدا مبارک شد، این نبرد با خدا برای تمام سالکین راه موجب برکت و رشد خواهد بود.^{۷۰} انسان سالک برای آنکه بتواند رسالت خداوند را بر دوش کشد، باید تا زمانی که خدا او را مبارک کند، به نبرد با خدا ادامه دهد.^{۷۱} از آنجایی که مبارزه با خدا شاید برای بسیاری مقبول نباشد، او حقیقت این مبارزه را ملاقات دوباره با خداوند بیان می‌کند.^{۷۲} ملاقاتی که به قصد بی‌احترامی نیست، بلکه راهی است که از طریق آن، سالک فنون راه زندگی را می‌آموزد.^{۷۳}

نقد و بررسی

الف. گاه خداوند برای به دل انداختن عشقش، مایل به مبارزه با بندگانش است. به نظر می‌رسد، پائولو این روش را برای تجویز بی‌مبالاتی به مناسک ادیان الهی معرفی کرده است. در هیچ منطقی، مبارزه خداوند با بنده‌اش قابل توجیه نیست. انسان‌ها همه شئون و هستی خود را از خدا دارند. از این‌رو، مبارزه با خدا در عالم تکوین و واقع غیرممکن است. اما مبارزه با خدا در عالم تشریح و احکام، هرچند به اجازه تکوینی خداوند امکان می‌یابد، اما مورد رضایت تشریحی او نیست. منطقی نیست که خداوند امری کند و از مکلفین بخواهد به آن امر عمل نکنند.

ب. ارزه با خدا راهی برای مبارک شدن، ملاقات با خدا و یادگرفتن فنون زندگی است. پائولو این اندیشه را تحت تأثیر کتاب مقدس پذیرفته است.^{۷۴} صرف نظر از اعتبار آموزه‌های کتاب مقدس، از برون دینی، هیچ توجیهی برای آن یافت نمی‌شود. اگر خداوند می‌خواهد بندگانش را مبارک کند، به ملاقات بپذیرد و یا فنون زندگی بیاموزاند و همه اینها را ارمغان نافرمانی خود قرار داده است، به چه دلیل به طاعت خود خوانده است؟

انسان‌شناسی از نگاه پائولو کولیبو

جایگاه انسان در آفرینش

اولین سؤال مهم در انسان‌شناسی، رابطه انسان با جهان آفرینش است. در پاسخ به این سؤال، باید به رابطه انسان با جهان و نقش او در این جهان پرداخته شود. اینکه انسان از

کجا آمده است، به کجا می‌رود، برای چه به این دنیا آمده است، و غایت آفرینش او چیست؟

در واقع، انسان‌شناسی پاسخ به همه این سؤالات بنیادین است. آنچه جالب است اینکه، در مکتب معنوی پائولو، این سؤالات بنیادین پاسخ ندارند. جالب اینکه، بدون داشتن پاسخی برای این سؤال‌ها، باز هم می‌توان به زندگی معمولی ادامه داد. او زندگی را مانند یک کاروانی می‌بیند که معلوم نیست از کجا آمده و به کجا در حرکت است.^{۶۵}

از خدا سؤال‌هایی را می‌پرسم؛ همان سؤال‌هایی که در کودکی از مادرم می‌پرسیدم. ... بعد از مرگ کجا می‌رویم؟ ما که قرار است بمیریم، چرا به این دنیا می‌آییم؟ خدا یعنی چه؟ و استپ با زمزمه مداوم بادش پاسخ می‌دهد: این کافی است. همین که بدانیم در زندگی هرگز برای سؤال‌های بنیادین ما پاسخی نخواهیم یافت. با این وجود، می‌توانیم پیش رویم.^{۶۶}

هرچند بسیار مهم است انسان هدف از خلقت خود را بداند تا بتواند در راستای آن گام بردارد، در اندیشه پائولو هرگز راهی برای این فهم وجود ندارد. او برای توجیه روایی این جهل و نادانی، می‌گوید: مهم نیست که ما پاسخ این سؤال را ندانیم؛ چرا که هدف خداوند از معماری جهان و آفرینش انسان به خودش تعلق دارد. لازم نیست ما سر از کار او در بیاوریم.^{۶۷} پائولو اعتراف می‌کند خود در تمام سال‌ها به دنبال یافتن پاسخی برای این سؤالات بوده است. اکنون یقین دارد که در این جهان پاسخی قطعی وجود ندارد. همین که در آخرین لحظه عمر در این دنیا، در مقابل خالق هستی بفهمیم تمام فرصت‌هایی که به ما داده است، برای چه بوده، کافی است.^{۶۸}

نقد و بررسی

الف. پاسخی برای سؤال جایگاه انسان در آفرینش، نداریم.

بهرتر است پائولو بگوید پاسخی برای این سؤال نیافته است، نه اینکه پاسخی برای این سؤال وجود ندارد. به هر حال، حداقل در اسلام تصویر کامل و معقولی از نقش و جایگاه انسان در آفرینش ارائه شده است. جویندگان می‌توانند به منابع تفصیلی آن رجوع کنند.^{۶۹} به اجمال می‌توان گفت: در اسلام انسان آن موجود فقیری است که از خود هیچ ندارد و هستی و تمام آنچه دارد، خدایش به او غایت کرده است.^{۷۰} خدایش او را در بهترین

صورت آفریده است،^{۷۱} او را چشم و گوش و دل داده،^{۷۲} کرامت بخشیده^{۷۳} و خیر و شرش را نشان داده تا در انتخاب راهش در تردید نماند.^{۷۴} نهایت مسیر انسان، بازگشت او به سوی خدا است.^{۷۵} در این چند روز دنیا، وظیفه انسان بندگی خدا است.^{۷۶} خداوند آنها را در انجام دادن بهترین اعمال می‌آزماید.^{۷۷} هرچند انسان در این مسیر، سختی‌های بسیار می‌کشد،^{۷۸} اما می‌تواند در این امتحان پیروز شود و به جایی رسد که شایسته خلافت الاهی باشد و^{۷۹} او را در زمین تجلی بخشد. انسان ممکن است در این امتحان مردود شود، از حیوانات نیز پست‌تر شود^{۸۰} و تنها پی شهوت خویش باشد.

ب. مهم نیست که هدف از خلقت را ندانیم.

دانستن هدف خلقت، دانستن نقش انسان است. اگر خلقت بازیچه باشد، انسان هم می‌تواند کودکانه پی بازی خود و رؤیاهای خود برود. اما اگر خدای حکیمی، به حکمتی جهان را خلق کرده، نقش و وظیفه انسان هم فرق می‌کند. اگر هدف از خلقت، فیضان وجود باشد و تعالی یافتن موجودات، آن گاه راه انسان باید گام گذاشتن در مسیر تعالی باشد.

وظایف انسان در این دنیا

در مجموع نوشته‌های پائولو، می‌توان وظایفی را ملاحظه کرد که او برای انسان در نظر گرفته است. آگاهی از این وظایف و رسالت‌هایی که او بر دوش انسان گذاشته است، ما را به انسان‌شناسی او نزدیک‌تر می‌کند.

الف. گام برداشتن در مسیر افسانه شخصی

پائولو اولین و مهم‌ترین وظیفه انسان‌ها را تحقق بخشیدن به رؤیاهای شخصی خود می‌داند. «هر انسانی، افسانه شخصی خودش را دارد که باید تحقق یابد. همان دلیل وجودی او در این دنیا است.»^{۸۱} «تحقق بخشیدن به افسانه شخصی، یگانه وظیفه آدمیان است.»^{۸۲} در نگاه او، هر آرزویی معنایی دارد و انسان تنها با داشتن آرزوهایش می‌تواند بفهمد کیست.^{۸۳}

در نگاه پائولو، قلب انسان دینه‌ای است که برای معنایابی هر چیز باید به آن رجوع کرد.^{۸۴} اگر قلب انسان، او را به دنبال رؤیای خاصی هدایت کرد، او معنای خودش و زندگی‌اش را در آن رؤیا می‌یابد. انسان در نگاه او خلق شده است تا به دنبال افسانه خویش باشد. تنها در این صورت است که خالق نیز از او رضایت خواهد داشت. کیمیاگر،

که نماد مکتب معنوی اوست، می‌گوید: «هیچ قلبی تا زمانی که در جست‌وجوی رؤیاهایش باشد، هرگز رنج نخواهد برد؛ چون هر لحظه جست‌وجو، لحظه ملاقات با خداوند و ابدیت است.»^{۸۵}

نقد و بررسی

الف. مهم‌ترین وظیفه تحقق بخشیدن به رؤیا است.

۱. اگر منظور از پی‌گرفتن رؤیاهای، تلاش و حرکت برای تحصیل نداشته‌ها است، ارزش رؤیا به هدفی است که به آن اندیشیده می‌شود. اگر این تلاش، سالک را به کمال واقعی نزدیک‌تر می‌کند، این رؤیاهای ارزشمند است. اما اگر منظور از رؤیا، هوای نفس باشد، نه تنها ارزشی ندارد، بلکه ویران‌گر هست. رؤیای شهوت، ثروت و قدرت، انسان را اسیر زندگی دنیوی می‌کند و از حقیقت خویش دور می‌کند. اصل اول طریق معنویت، رهایی از خود است. چنین رؤیا پروری تکیه بر خود است.

ب. راه رؤیا راه رضایت خدا است.

۱. رؤیاهای، نوعی نشان از نقص‌های درونی است. از این‌رو، رؤیا را می‌توان نوعی بازگشت به خود دانست. مهم این است که شعور نیز همراه این حرارت درون شود و مصادیق کمال به درستی تشخیص داده شوند. اگر چنین شود، قطعاً خداوند نیز به کمال کسب شده راضی خواهد بود. اشتباه در انتخاب مسیر نیز موجب پی‌گرفتن قوای شهوانی و سقوط به مرز حیوان بودن خواهد شد.

۳. پائولو در نوشته‌های خود، هیچ تبیینی از این موضوع ندارد که چگونه خداوند در پی‌گرفتن رؤیاهای، هرچند ثروت‌اندوزی و سکس باشد، راضی خواهد بود. خداوند اگر کمال بی‌انتها است، تنها به کمال و در مسیر کمال واقعی قرار گرفتن راضی خواهد شد.

ب. هویت بخشی به خود بر اساس انتخاب آزاد

تأکید بیش از حد پائولو بر اینکه انسان باید با انتخاب آزادانه خود هویت خود را شکل دهد. او را در کنار اگزیتانسیالیست‌ها جای می‌دهد. شعار جنبش اگزیتانسیالیسم این است که هر فردی خود، هویت خویش را بر اساس اراده آزاد خود می‌سازد. ذات انسان در این مکتب، آزادی است. اوست که خود با آرزوها و فعالیت‌های خود به زندگی‌اش معنا می‌بخشد. در این نگاه، مهم آزادی اراده و فعل است و جهتی که انسان آزاد به سوی آن

حرکت می‌کند، اهمیت ندارد.^{۸۶} پائولو نیز همسو با ایشان معتقد است: «کسی که انتخاب نکند، در نظر پروردگارش مرده است. مهم‌ترین فضیلت انسان در اندیشه او، قدرت انتخاب است.»^{۸۷} پائولو این نظر خود را نیز به کتاب مقدس مستند می‌کند: «مطابق عهد قدیم، خدا خدا است. او «به موسی نگفت خوب است یا بد است، فقط خیلی ساده گفت: من هستم.»^{۸۸} پائولو، که به اعتراف خودش در طول زندگی به دنبال پاسخ این سؤال بود که من کیستم، وقتی این پاسخ را یافت، آرام شد و از تلاش برای حل معمای زندگی بازایستاد. وی اکنون فهمیده است که پاسخ چیست: «من هستم. و از لحظه‌ای که هستم، باید باشم. پس نمی‌توانم پاسخ دهم که باید بی‌کم و کاست باشم. خداوند به موسی که می‌پرسد: تو کیستی؟ می‌فرماید: «من هستم آن که هستم. من فکر می‌کنم که ما هستیم. همین. هیچ چیز اضافه‌ای ندارد.»^{۸۹}

در نگاه اگزیستانسیالیستی پائولو، مهم این است که انسان همان باشد که خود ساخته است. کیفیت این ساختن مهم نیست. تنها مهم این است که انسان‌ها مصمم باشند، همان باشند که می‌خواهند باشند.^{۹۰} همان باشند که هستند و نه آنچه دیگران بخواهند از ما بسازند.^{۹۱} مهم نیست این دیگران چه کسانی باشند، همسایگان باشند و یا پیامبران الهی. تمام تلاش پائولو این است که انسان را حتی از تحت سیطره تربیت الهی نیز خارج کند. انسان در مکتب او، خود باید به هویت خویش رنگ ببخشد و حتی برنامه‌های الهی نیز نباید بر او تحمیل شود.

نقد و بررسی

مهم ساختن شخصیت خود بر اساس اراده آزاد است. همان‌طور که گذشت، اعمال انسان به اختیاری بودن آن است. اما این شرط، شرط لازم است، شرط کافی. در ارزش سنجی نهایی عمل، نوع عمل نیز مهم است. ممکن است انسان با اختیار آزاد خود، انسان را بکشد و ممکن است یک انسان را نجات دهد. ارزش این دو، هم مساوی نیست. وقتی اعمال انسان مختار ارزشمند است که او را به کمال خود نزدیک‌اند.

ج. پراکندن عشق

در رساله‌های پائولو، ف از زندگی انسان در این دنیا، آموختن عشق ورزی بیان شده است.^{۹۲} و عشق را برترین گنجینه روحانی می‌داند.^{۹۳} آوای درونی میخائیل، راهنمای سفر در

رمان زهیر، می‌گوید: «مأموریت من مأموریت تمام انسان‌ها است، کاشتن دوباره عشق روی زمین.»^{۹۴} آتنا نیز که قهرمان داستان ساحره پورتویلو است، در مورد رسالت انسان‌ها چنین موعظه می‌کند: «همه ما وظیفه داریم، عشق بورزیم و بگذاریم عشق به هر شکلی که بهتر می‌داند، تجلی یابد. نمی‌توان و نباید بترسیم وقتی قوای تاریک فقط برای کنترل دل و ذهن ما سعی می‌کند، صدایش را به گوش ما برساند.»^{۹۵}

وقتی جهان برای عشق خلق شده است و رسالت آدمیان، پراکندن عشق است، شریعتی هم اگر در میان باشد، فرجامش عشق است.^{۹۶} در این شریعت، واپسین آزمون، عشق است. همه آنچه در این دنیا انجام داده‌ایم، «به حساب نخواهد آمد. همچنین است آنچه باور داشته‌ایم، یا آنچه به انجام رسانده‌ایم، هیچ یک از اینها ذخیره نمی‌شود. آنچه برای ما ذخیره می‌شود، روش ما برای عشق ورزیدن به ممنوع است.»^{۹۷} اگر ایمانمان به حدی باشد که کوه‌ها را بتوانیم جابه‌جا کنیم و عشق نداشته باشیم، هیچ هستیم. اگر تمامی اموالمان را میان فقرا تقسیم کنیم و بدن خود را به آتش سپاریم، اما عشق نداشته باشیم. هیچ حاصلی به دست نیاورده‌ایم.^{۹۸}

نقد و بررسی

وظیفه انسان و شریعت او در عشق ورزی است. عشق نیروی قدرتمندی در رساندن سالک به منزل نهایی است. البته، آن هم نه هر عشقی. عشقی انسان را به کمال خود هدایت می‌کند که مناسب با هویت او روحانی باشد. در اسلام نیز دین چیزی غیر از محبت نیست.^{۹۹} اما باید توجه داشت که عشق خود هدف نیست. عشق زمینه ساز می‌شود، سالک بهتر به دستورات خداوند عمل کند. نتیجه عشق به خداوند، تبعیت و اطاعت بردن از او خواهد بود.^{۱۰۰}

۳-۲. ذات انسان

الف. متفاوت

پائولو معتقد است، تمامی انسان‌ها در ذاتشان متفاوت هستند. این تفاوت به حدی است که هر انسانی راه و نقشه‌ای متفاوت دارد. در اندیشه او، «تمام انسان‌ها متفاوت‌اند و باید هر کاری را می‌توانند بکنند تا متفاوت بمانند.»^{۱۰۱} مهم این است که هرکس افسانه شخصی‌اش را تحقق بخشد. در این راه به حرف‌ها و طعن‌های دیگران نباید توجه کند؛^{۱۰۲} چراکه هر

کس شیوه خود را دارد.^{۱۰۳} در تصویری که او از انسان‌ها ارائه می‌دهد، انسان‌ها ذات مشترکی ندارند، نمی‌توانند رؤیاهای مشترکی داشته باشند.

نقد و بررسی

الف. هر کسی متفاوت از دیگران است.

۱. شکی در تفاوت انسان‌ها در شرایط و برخوردارگی از امکانات نیست، اما اینها هیچ یک تفاوت در ذاتیات انسان نیست. همه انسان‌ها در دل میل پرستش دارند، زیبایی را دوست دارند، از خوبی خوششان می‌آید و از بدی تنفر دارند.

۲. پذیرفتنی است که میزان استعدادها انسان‌ها متفاوت باشد، اما همه یک راه داشته باشند و مهم این باشد که هرکس به اندازه وسع خویش مکلف به پیمودن مسیر باشد. در قرآن این نکته بارها تکرار شده است. (مؤمنون: ۶۲. همچنین ن.ک: بقره: ۲۳۳ و ۲۸۶، انعام: ۱۵۲، اعراف: ۴۲).

ب. انسان‌ها متفاوت‌اند شاید به این دلیل که هر کسی رؤیای متفاوتی دارد.

اگر معیار تفاوت انسان‌ها به هواپرستی باشد، انسان‌ها بی‌نهایت گونه دارند. البته در همین هواپرستی هم، تنها مصادیق راه متفاوت است و انسان‌ها در نوع امیالشان مشترک هستند. تفاوت واقعی انسان‌ها در این است که، برخی به اراده خود با امیال خویش به جست‌وجوی خدا می‌روند و برخی ارضای امیال خویش را در زمین جست‌وجوی می‌کنند.

ب. نیمه مؤنث

از دیگر اصولی که پائولو در توصیف ذات انسان دارد، وجود نیمه مؤنث در هر فرد مذکر و وجود نیمه مذکر در هر فرد مؤنثی است. «هر مردی وجهی زنانه و هر زنی وجهی مردانه دارد.»^{۱۰۴} پائولو این نگاه خود را ریشه دار در اندیشه تناسخ می‌داند. وی معتقد است: ارواح انسان‌هایی که عاشق یکدیگر می‌شوند، از قبل به هم متصل بوده‌اند.^{۱۰۵} وقتی سال‌ها و شاید قرن‌ها بعد، این دو نیمه به هم می‌رسند. نیرویی حاصل می‌شود که عشق نامیده می‌شود.^{۱۰۶}

نقد و بررسی

الف. وجود عشق اولین دلیل وجود نیمه مؤنث است.

۱. پدید آمدن عشق بین دو نفر، پدیده‌ای قابل تحقیق است. یک فرضیه در مورد پیدایش این حالت این است که عاشق و معشوق سابقاً به هم تعلق داشته‌اند. حال دو نیمه

گم شده دوباره همدیگر را یافته‌اند. چنین فرضیه‌ای، تنها فرضیه ممکن نیست و اثبات آن نیازمند دلیل است.

۲. به عنوان یک فرضیه رقیب، می‌توان عشق را حاصل ارضای میل کمال طلبی انسان دانست. وجود مرد و زن، هم از نظر جنسی - جسمی و هم از نظر روحی، نقص‌هایی دارد که با در کنار گرفتن همسری از جنس مخالف، آن نقص‌ها جبران می‌شود. این جبران، به کمال رسیدن است و هر رسیدن به کمالی همراه با لذت است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۱۰۷} (روم: ۲۱) چنین نظری اتخاذ کرده‌اند.^{۱۰۸}

۳. گاه دو انسان از دو جنس یکسان نیز عاشق هم می‌شوند. این به دلیل این است که این دو، در کمال بخشی هم و تأمین نیازهای عاطفی یکدیگر مؤثر هستند. پائولو با نظریه خود، عشق در این موارد را نمی‌تواند توضیح دهد. حال آنکه، شدیدترین جذب‌های عاشقانه در فرهنگ شیعیان بین آنان و امامانشان می‌باشد. از طرفی، گاه انسان واقعاً عاشق کسی می‌شود و بعد از سالها، به جهت اینکه دیگر نیازهایش از سمت او تأمین نمی‌شود، علاقه عاشقانه به نفرت تبدیل می‌شود. اگر عشق سال‌های اول، صرفاً به دلیل اتحاد نیمه‌های گم‌شده باشد، نفرت سال‌های بعد توجیه پذیر نخواهد بود.

ب. تناسخ دومین دلیل وجود نیمه مؤنث است.

وی به استناد ابدی بودن ارواح، حکم به پذیرش تناسخ کرده است.^{۱۰۹} باید گفت: این دلیل وقتی کامل است که در مقدمه دیگری ثابت شود، تنها فرض تصور ارواح ابدی در چرخه‌های تناسخ است. اما از آنجا که این مقدمه باطل است، نتیجه هم باطل خواهد بود. صرف قابل قبول بودن فرض معاد انسان‌ها در دنیای دیگری، برای از اعتبار ساقط کردن آن مقدمه کافی است. علاوه بر این، عقل نیز حکم به امتناع تناسخ می‌کند. ابن‌سینا و ملاصدرا هر یک در استدلال‌های جداگانه‌ای این امتناع را نشان داده‌اند.^{۱۱۰}

ج. شریب

در نگاه پائولو، ذات انسان شریب است. هر وقت فرصتی برایش پیش آید، ظرفیت بالایی برای بدی دارد.^{۱۱۱} کشیش رمان او می‌گوید: همه ما انسان‌ها سرشتی پست و پلید داریم. تنها به این دلیل گرفتار مجازات ابدی نمی‌شویم که عیسی خود را برای نجات نوع بشر

قربانی کرده است.^{۱۱۲} در این نگاه، نه تنها انسان‌های معمولی، که حتی انبیاء الاهی نیز در این اصل مشترک هستند و ذات شریری دارند. پائولو این اعتقاد خود را مستند به انجیل لوقا می‌کند:

در انجیل لوقا لحظه‌ای است که مرد مهمی به عیسی[ؑ] نزدیک می‌شود و می‌پرسد، ای استاد نیک! چه کنم تا وارث حیات سرمدی گردم؟ و شگفت زده می‌شویم که عیسی[ؑ] پاسخ می‌دهد: چرا مرا نیکو می‌گویی، هیچ کس نیکو نیست، جز یکی و آن خداوند است.

سال‌ها بر این متن کوتاه غور کرده‌ام. و کوشیده‌ام منظور مولامان را بفهمم: اینکه او نیک نبوده؟ که تمام مسیحیت، با آن جوهره نیکوکاری بر اساس آموزش‌های کسی بنا شده که خود را بد می‌دانست؟ سرانجام، فهمیدم: مسیح[ؑ]، در این لحظه به سرشت انسانی خویش اشاره می‌کند. هنگامی که انسان است، بد است. هنگامی که خدا است، نیک است.^{۱۱۳}

کتاب **شیطان و دوشیزه پریم**، شرح نبرد ذات شریر انسانی با نیکی است. «خارجی» به دهکده ویکسوز آمده است تا ببیند ذات انسان‌ها شریر است یا نیک. اگر نیک باشد، خدا عادل است و انسان را به دلیل هر کاری که کرده، خواهد بخشید، اما اگر بد باشد، همه چیز رواست و انسان از پیش محکومیم.^{۱۱۴} او در این رمان بسیار کوشیده است نشان دهد: اگر بپذیریم ذات انسان‌ها شریر باشد، زندگی و مصیبت‌های آن، که از شرارت دیگران حاصل می‌شود، پذیرفتنی‌تر است.^{۱۱۵}

نقد و بررسی

الف. ذات انسان بد است و ظرفیت شرارت دارد.

۱. افکار پائولو شکل گرفته از جامعه مسیحی است. شاید اندیشه او در شریر بودن ذات انسان نیز ریشه در کتاب مقدس، آن هم به روایت پولس باشد. در اندیشه مسیحی، انسان با طینت گناه متولد می‌شود. فرزند آدم، وقتی پای به عرصه زندگی می‌گذارد، در گناه پدرش شریک است^{۱۱۶} و مرگ مجازات او است. پولس رسول گفته است: انسان برده گناه است^{۱۱۷} و به گناه فروخته شده است.^{۱۱۸} گناه همراه خود مرگ را آورده و چون همه گناهکارند، پس مرگ همه را دربر گرفته است.^{۱۱۹} در نگاه پولس، ذات انسان چنان به شرارت خو دارد که نمی‌تواند کار نیکی که می‌خواهد انجام دهد. در عوض، کاری را که از آن نفرت دارد به جا می‌آورد.^{۱۲۰}

۲. علت دیگر چنین اندیشه‌ای، قطعاً ضعف در خداشناسی است. خدای عادل نمی‌تواند انسان‌ها را با ذات شریر خلق کرده باشد و از آنها توقع نیکی داشته باشد.

۳. اینکه گاه از انسان شرارت سر می‌زند، دلیل نمی‌شود که ذاتش با شرارت سرشته شده باشد. ذات انسان هم ظرفیت بدی دارد و هم ظرفیت نیکی. نفس هم میل به شرارت دارد و هم میل به خداپرستی. خوبانی که خوبی می‌کنند، هیچ احساس نمی‌کنند که خلاف حال و مقتضای دل خویش عمل می‌کنند.

۴. نفس انسان طوری خلق شده که با اراده قوی‌اش بتواند نفس اماره خود را لگام زند. پائولو خود بارها تکرار کرده است: انسان این توانایی را دارد که نفس شرارت‌گر خویش را مهار کند.^{۱۲۱}

ب. در چنین صورتی است که وجود شرارت‌ها و گزندها پذیرفتنی‌تر است. زندگی وقتی معنادار است که همه ارکان آن در راستای هدفی باشد که حیات برای آن ادامه دارد. راه کمال باید از سختی‌ها و آزمایش‌های متعدد بگذرد و شرارت‌ها و گزندهای دیگر انسان‌ها، نه به معناداری زندگی آسیبی نمی‌زند و نه گریزی از آن است.

د. مجبور

پائولو در انسان‌شناسی خود، انسان را اسیر سرنوشت مکتوب می‌داند. اختیار را از او سلب می‌کند. در نگاه او هرچند «همه گمان می‌کنند که همه چیز تحت اختیارشان است، اما بر هیچ چیزی اختیار ندارند. در انجیل متی ۵:۱۸ آمده است: هیچ کس نمی‌تواند همزه یا نقطه‌ای به آنچه مکتوب است اضافه کند.»^{۱۲۲} اعتقاد به جبر، موجب شده پائولو دو کتاب خود را به نام عربی مکتوب نام‌گذاری کند. او با استفاده از این واژه، در رمان کیمیاگر نیز به خوانندگان خود القاء می‌کند که نباید از سرنوشت مکتوب خود بگریزند.^{۱۲۳} در این اندیشه، سالک راه باید بیاموزد همه نشانه‌هایی که در راه می‌بیند، پیام مکتوب است و نه یک تصادف.^{۱۲۴}

در داستان‌های او، وقتی آرجونای رزم‌آور از شرکت در نبردی که منجر به کشته شدن برادرش می‌شود، منصرف می‌شود، کریشنا به او می‌گوید: «گمان می‌کنی می‌توانی کسی را بکشی؟ دست تو دست من است. هر کاری می‌کنی، قبلاً رقم خورده است. هیچ‌کس نمی‌کشد، هیچ‌کس نمی‌میرد.»^{۱۲۵} انسان باید به یاد داشته باشد که دستی وجود دارد که هر

حرکت او را هدایت می‌کند. اسم این دست خدا است، او همیشه باید او را در مسیر اراده‌اش حرکت دهد.^{۱۲۶}

برای توجیه معنای زندگی، بلاها و خطاکاری‌های، دیگران که زندگی ما را ویران می‌کند، پائولو راه حل را در ذات مجبور انسان‌ها می‌داند. در این صورت، هر اتفاقی که بیافتد جایز است. ما در قبال حوادثی که رخ می‌دهد، مسئول نیستیم؛ چراکه «ما از پیش محکومیم و کردارهای ما در این زندگی، کم‌ترین اهمیتی ندارد.»^{۱۲۷} شاید کمی مبهم باشد که چگونه پائولو هم نقشه راه را پی‌گرفتن رؤیای شخصی بداند و هم انسان را مجبور بداند؟ پائولو در پاسخش به این سؤال، قرار گرفتن رؤیاهای در مسیر زندگی را نیز خارج از اختیار آدمی می‌داند.^{۱۲۸} انسان اختیاری ندارد و همه چیز به این بسته است که کدام یک از نیکی و بدی سر راه انسان قرار بگیرند.^{۱۲۹}

پائولو در *رمان کیمیاگر* می‌نویسد: مهم‌ترین پیام کتاب‌ها، تأکید بر این نکته است که انسان‌ها در انتخاب تعیین سرنوشت خویش ناتوان هستند و تنها باید به آن، تن دهند.^{۱۳۰} حال اگر این نکته را در نظر گیریم که کیمیاگر برجسته‌ترین اثر او در زمینه ترویج پی‌گرفتن افسانه شخصی باشد، متوجه می‌شویم که او تن دادن به سرنوشت مکتوب رؤیاهای را، یگانه راه زندگی می‌داند؛ رؤیاهایی که به اختیار ما در ذهن ما قرار نگرفته‌اند و برای معنایابی زندگی، چاره‌ای جز پی‌گیری آن نداریم. در واقع، تمام آنچه پائولو می‌خواهد از جبر تقدیر بگوید، همین است که انسان برای خوشبختی و معنادار شدن زندگی‌اش چاره‌ای جز تسلیم شدن به حوادث و رؤیاهایش ندارد؛ حوادثی که با طرح قبلی خداوند در زندگی انسان قرار می‌گیرند.^{۱۳۱} خداوند نیز در این زندگی، از گذشته و آینده بندگان با خبر است و از اعمال زشت انسان‌ها نیز تعجب نمی‌کند.^{۱۳۲}

نقد و بررسی

الف. نمی‌توان نقطه‌ای به آنچه مکتوب است افزود.

۱. مکتوب بودن سرنوشت، مبهم است. به یک معنا صحیح است و به یک معنا غلط. برداشت اول این است که، خداوند آگاه به همه امور است. همه امور از پیمانانه تقدیر او گذر کرده است. برداشت دوم این است که، انسان در این جهان از خود هیچ اختیاری ندارد. هر چه انجام دهد، همان مشقی است که خدا از قبل برایش نوشته است. از مجموع

سخنان پائولو بر می آید که وی برداشت دوم را اراده کرده است. این سخن نادرست است؛ چراکه علم خداوند به اعمال بندگان نقشی در نیک و بد شدن اعمال آنان ندارد. از آنجا که خداوند مادی نیست و فرازمانی است، به آنچه که افراد در آینده انجام می دهند علم دارد، اما این علم او تصویر همان واقعیتی است که اتفاق می افتد. متعلق علم خداوند عمل انسان مختار است.

ب. انسان در قرار گرفتن در مسیر رؤیاهایش نیز مجبور است.

هرچند انسان‌ها در جوامع مختلفی، با فرهنگ‌ها و آرمان‌های مختلفی متولد می شوند. خانواده، شرایط زندگی و استعدادهای متفاوت بر زندگی افراد اثرگذار است، اما نقش اراده انسان چنان پر رنگ است که می تواند بر همه این عوامل غلبه کند و نگذارد زندگی او را به پیمودن مسیر خاصی مجبور کند.

ج. زندگی این گونه معنادارتر است.

زندگی وقتی معنادار است که تماماً در مسیر هدف خود باشد. دنیا برای امتحان خلق شده و معناداری زندگی با اختیار انسان‌ها در این آزمون کامل می شود. البته آزادی انسان‌ها، گاه موجب آزارهایی برای دیگران نیز می شود. اما گریزی از آن نیست.

د. انسان در قبال اعمالش مسئول نیست.

احتمالاً پائولو تحت تأثیر مسیحیت پولسی چنین کلامی را بر زبان رانده باشد.^{۱۳۳} اما حقیقت این است اگر قرار باشد که انسان در این زندگی مجبور باشد، اگر قرار باشد انسان در قبال اعمال خود مسئول نباشد، خلقت انسان بیهوده خواهد شد. نمی توان تصور کرد که خداوند از سر بی حوصلگی جهان را خلق کرد تا بازیچه‌ای داشته باشد. او کمال نامتناهی است. جز فیض از او انتظار نیست. او انسان را برای به کمال رسیدن خلق می کند و کمال انسان بدون اختیار بی معنا است. وجدان انسان نیز خود مؤید این است که در نقش آفرینی‌های خود آزاد و مختار است.

ه. خداوند به اعمال ما آگاه است و از گناهانمان تعجب نمی کند.

علم خداوند به اعمال بندگان نقشی در نیک و بد شدن اعمال آنها ندارد. از آنجا که خداوند مادی نیست و فرازمانی است، به آنچه که افراد در آینده انجام می دهند علم دارد. اما این علم او، تصویر همان واقعیتی است که اتفاق می افتد. در حقیقت، این انسان است

که خود با اختیار خود تصمیم بر انجام یا ترک کاری می‌گیرد. متعلق علم خداوند عمل انسان مختار است.

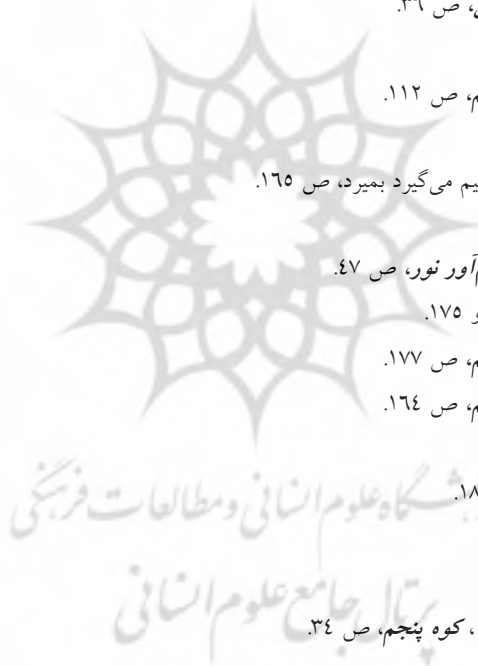
نتیجه‌گیری

گفته شد که به نظر پائولو کولینو، شناخت خداوند نه ضرورت دارد و نه ممکن است. با این وجود، او خدا را خطاکار، ظالم، بی‌حکمت و بی‌برنامه توصیف می‌کند. حال آنکه، شناخت خدا اولین قدمی است که هر سالک برای تشخیص مسیر خود به آن نیاز دارد. خداوند آن موجودی است که جامع همه کمالات است و نقصی در او راه ندارد. پائولو برای دعوت به دین، مردم را به پرستش خدای مادینه می‌خواند و اعلام می‌کند که مبارزه با خداوند نیز جایز است. حال آنکه، نیازی به تصور خدای مادینه نیست. خدای جامع کمالات، در عین حکیم بودن و عادل بودن، مهربان و رحیم نیز هست و مبارزه با چنین خدایی غیر منطقی است.

در بحث انسان‌شناسی پائولو پاسخی برای فهم جایگاه انسان در آفرینش یافت نمی‌شود. وظیفه انسان در این دنیا تنها عشق ورزی، به دنبال رؤیایها رفتن و شکل دهی به هویتش بر اساس اراده آزاد است. حال آنکه، انسان بنده خداوند است و در مسیر این دنیا، جایگاهش آزمون‌دهنده‌ای است که باید به کمال رسد و تنها وظیفه‌اش گام گذاشتن در مسیر هدایتی است که خالق او برایش در نظر گرفته است. همچنین پائولو ذات انسان‌ها را متفاوت از یکدیگر می‌داند. هر انسان را دارای یک نیمه مؤنث فرض می‌کند و او را در نهادش شریک و مجبور می‌داند. حال آنکه، در انسان‌شناسی اسلامی، انسان‌ها ذات یکسانی دارند، برای راه کمال سرشته شده‌اند و نیک نهاد و مختار هستند.

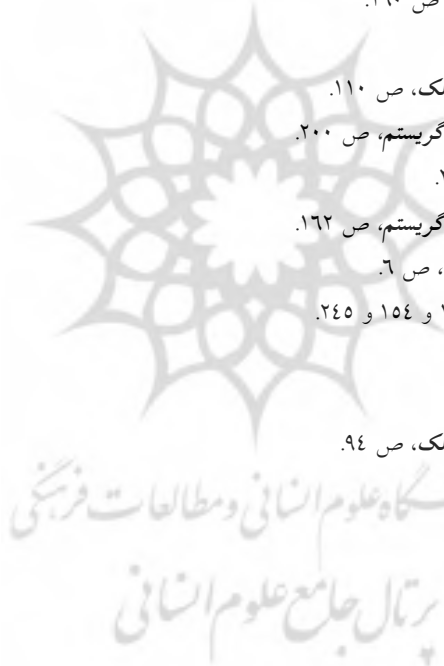
پی‌نوشت‌ها

۱. پائولو کوئلیو، مکتوب، ص ۷۰.
۲. همو، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.
۳. همو، اعترافات یک سالک، ص ۹۶.
۴. رک: عبدالله، جوادی آملی، تبیین براهین اثبات وجود خدا، اسراء و محمد، حسین‌زاده، فلسفه دین؛ محمد حسن، قدردان قراملکی، پاسخ به شبهات کلامی (دفتر اول خداشناسی).
۵. خدا در زبان فارسی معادل واجب الوجود است. خدا تشکیل شده است از خود به علاوه آی. یعنی وجودش این گونه است که خودش بوده و نیازند کسی که به او وجود و حرکت دهد نبوده است.
۶. پائولو کوئلیو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۹.
۷. همان، ص ۱۰۹.
۸. پائولو کوئلیو، کوه پنجم، ص ۲۲۴.
۹. همو، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.
۱۰. همو، کوه پنجم، ص ۱۹۴.
۱۱. همان، ص ۱۷۶.
۱۲. همان، ص ۲۲۴.
۱۳. پائولو، کوئلیو، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، ص ۱۷۳.
۱۴. همو، چون رود جاری باش، ص ۳۶.
۱۵. همان، ص ۴۲.
۱۶. همو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۱۱۲.
۱۷. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
۱۸. پائولو کوئلیو، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ص ۱۶۵.
۱۹. همان، ص ۲۵.
۲۰. پائولو کوئلیو، راه‌نمایی رزم‌آور نور، ص ۴۷.
۲۱. همو، کیمیاگر ۲، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.
۲۲. همو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۱۷۷.
۲۳. همو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۱۶۴.
۲۴. همو، مکتوب، ص ۲۵.
۲۵. کوئلیو، پائولو، زهیر، ص ۱۸۶.
۲۶. همو، کوه پنجم، ص ۳۴.
۲۷. همو، مکتوب، ص ۳۶.
۲۸. همو، زهیر، ص ۱۸۶؛ همو، کوه پنجم، ص ۳۴.



شوریه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پتال جامع علوم انسانی

۲۹. پائولو کولیبو، *راه‌نمایی رزم‌آور نور*، ص ۴۷.
۳۰. همو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۱.
۳۱. جبران، خلیل جبران، *نامه‌های عاشقانه یک پیامبر*، ص ۱۲۶.
۳۲. پائولو کولیبو، *کنار رود پیدرا نشستم و گریستم*، ص ۳۱.
۳۳. همان، ص ۸۴.
۳۴. شهاب شهرزاد، *زندگی و آثار پائولو کولیبو*، ص ۳۸.
۳۵. پائولو کولیبو، *کنار رود پیدرا نشستم و گریستم*، ص ۸۳ و ۸۵ و ۸۸-۹۱.
۳۶. همان، ص ۱۴۸.
۳۷. همان، ص ۸۵.
۳۸. پائولو کولیبو، *ساحره پورتوبلو*، ص ۱۵۹.
۳۹. همان، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۴۲ و ۱۶۸ و ۱۷۶.
۴۰. پائولو کولیبو، *بریدا*، ص ۳۰۳.
۴۱. همو، *اعترافات یک سالک*، ص ۱۱۴.
۴۲. همان، ص ۱۸۵.
۴۳. همان، ص ۱۱۳.
۴۴. پائولو کولیبو، *ساحره پورتوبلو*، ص ۱۶۰.
۴۵. همان، ص ۲۶۹.
۴۶. پائولو کولیبو، *اعترافات یک سالک*، ص ۱۱۰.
۴۷. همو، *کنار رود پیدرا نشستم و گریستم*، ص ۲۰۰.
۴۸. همو، *ساحره پورتوبلو*، ص ۲۴۲.
۴۹. همو، *کنار رود پیدرا نشستم و گریستم*، ص ۱۶۲.
۵۰. به عنوان نمونه: همو، *کیهانگر ۲*، ص ۶.
۵۱. همو، *ساحره پورتوبلو*، ص ۱۱۹ و ۱۵۴ و ۲۴۵.
۵۲. همان، ص ۲۶۶.
۵۳. همان، ص ۲۲۲-۲۲۵.
۵۴. پائولو کولیبو، *اعترافات یک سالک*، ص ۹۴.
۵۵. همو، *زهیر*، ص ۱۰۰.
۵۶. همو، *کوه پنجم*، ص ۲۳۰.
۵۷. همان، ص ۱۹۳ و ۲۱۳.
۵۸. همان، ص ۱۹۷.



۵۹. همان، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
۶۰. همان، ص ۲۳۰.
۶۱. همان، ص ۲۱۳.
۶۲. همان، ص ۲۱۳.
۶۳. همان، ص ۲۲۴.
۶۴. پیدایش ۳۲: ۲۴-۳۰.
۶۵. پائولو کوئلیو، *اعترافات یک سالک*، ص ۲۱۶.
۶۶. همو، *زهیر*، ص ۳۲۸.
۶۷. همو، *بریدا*، ص ۲۲۵.
۶۸. مارسیا بوتهلو، *زندگی، گزین گوپه‌های پائولو کوئلیو*، ص ۵.
۶۹. ر.ک: عبدالله، *جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن (صورت و سیرت انسان در قرآن)*، ج ۱۴.
۷۰. فاطر: ۱۵.
۷۱. تین: ۴.
۷۲. ملک: ۲۳.
۷۳. اسراء: ۷۰.
۷۴. انسان: ۳.
۷۵. تغاین: ۳.
۷۶. ذاریات: ۵۶.
۷۷. هود: ۷.
۷۸. انشقاق: ۶.
۷۹. بقره: ۳۰.
۸۰. فرقان: ۴۴.
۸۱. پائولو کوئلیو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۰.
۸۲. همو، *کیمیاگر*، ص ۴۰.
۸۳. همو، *بریدا*، ص ۱۴۹.
۸۴. مارسیا بوتهلو، *زندگی، گزین گوپه‌های پائولو کوئلیو*، ص ۲۴.
۸۵. پائولو کوئلیو، *کیمیاگر*، ص ۱۴۲.
۸۶. زان پل، *سارتر، اگزیتانسیالیسم یا مکتب انسانیت*، ترجمه جواهرچی، ص ۴۵: بلاک‌هام، ج. ۵، *شش متفکر اگزیتانسیالیست*، مترجم: محسن حکیمی، ص ۷۳-۷۷، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۵۰.
۸۷. پائولو کوئلیو، *کوه پنجم*، ص ۱۴۶؛ همو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۰.
۸۸. همو، *کوه پنجم*، ص ۱۶.

۸۹. همو، *اعترافات یک سالک*، ص ۲۲۵.
۹۰. همو، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، ص ۷۵.
۹۱. همو، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ص ۱۵۹.
۹۲. همو، *عطیه برتر*، ص ۷۵ و ۷۷.
۹۳. اول قرن‌تین ۱۳: ۱۳؛ پائولو، کولیبو، *عطیه برتر*، ص ۲۷ و ۲۸.
۹۴. پائولو کولیبو، *زهیر*، ص ۲۱۵.
۹۵. همو، *ساحره پورتوبلو*، ص ۲۵۴.
۹۶. همو، *عطیه برتر*، ص ۳۰.
۹۷. همو، *عطیه برتر*، ص ۱۰۵.
۹۸. اول قرن‌تین ۱۳: ۱-۳؛ پائولو کولیبو، *عطیه برتر*، ص ۲۱.
۹۹. محمدبن یعقوب، کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۷۹.
۱۰۰. آل‌عمران: ۳۱.
۱۰۱. پائولو کولیبو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۰.
۱۰۲. همان، ص ۹۶.
۱۰۳. پائولو کولیبو، *بریدا*، ص ۵۳.
۱۰۴. همو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۱.
۱۰۵. همو، *بریدا*، ص ۷۷.
۱۰۶. همو، *بازده دقیقه*، ص ۱۹۹. او این نظریه را به افلاطون هم نسبت می‌دهد و تمثیلی از او نقل می‌کند که مؤید این نظر است. (همو، *ساحره پورتوبلو*، ص ۲۵۴).
۱۰۷. و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانان مودت و رحمت قرار داد در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!
۱۰۸. سیدمحمدحسین، طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۶، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.
۱۰۹. پائولو کولیبو، *بریدا*، ص ۷۶.
۱۱۰. ابن‌سینا، *الاشارات و التنبيهات*، شرح: نصیرالدین طوسی، ج ۴، ص ۳۷-۳۸؛ صدرالدین، شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۹، ص ۲-۶.
۱۱۱. پائولو کولیبو، *زهیر*، ص ۲۵۳.
۱۱۲. همو، *شیطان و دوشیزه پریم*، ص ۱۵۳.
۱۱۳. همان، ص ۱۵۲.
۱۱۴. همان، ص ۳۵ و ۳۶.
۱۱۵. همان، ص ۳۵.

۱۱۶. رومیان ۵: ۱۸.
۱۱۷. رومیان ۶: ۱۷.
۱۱۸. رومیان ۷: ۱۴.
۱۱۹. رومیان ۵: ۱۲.
۱۲۰. رومیان ۷: ۱۴-۱۹.
۱۲۱. پائولو کوئلیو، مکتوب، ص ۱۸ و ۱۳۶؛ همو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.
۱۲۲. همو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۷۰.
۱۲۳. همو، کیمیاگر، ص ۱۰ و ۱۲۱.
۱۲۴. همو، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ص ۱۵.
۱۲۵. همو، چون رود جاری باش، ص ۳۶.
۱۲۶. همان، ص ۴۲.
۱۲۷. پائولو کوئلیو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۳۵ و ۳۶.
۱۲۸. همو، دومین مکتوب، ص ۴۷ و ۴۸.
۱۲۹. همو، شیطان و دوشیزه پریم، ص ۵۵ و ۵۶.
۱۳۰. همو، کیمیاگر، ص ۳۵.
۱۳۱. همو، دومین مکتوب، ص ۴۷ و ۴۸؛ همو، کیمیاگر، ص ۴۶.
۱۳۲. همو، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ص ۲۵ و ۲۶.
۱۳۳. رومیان ۷: ۱۴-۱۹.



منابع

- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، شرح: نصیر الدین طوسی، چ دوم، بیروت، نعمان، ۱۴۱۳.
- بلاکهام، ه.ج، شش متفکر اگزیتانسیالیست، ترجمه محسن حکیمی، تهران، مرکز، ۱۳۳۸.
- جمعی از نویسندگان (زیر نظر محمود فتحعلی)، مبانی اندیشه اسلامی-۳ (انسان، راه و راهنماشناسی)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۰.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن (صورت و سیرت انسان در قرآن)، چ دوم، قم، اسراء، ۱۳۸۱.
- حسینیان، حامد، مسیحیت آیین بی‌شریعت، تهران، علیون، ۱۳۹۰.
- خلیل جبران، جبران، نامه‌های عاشقانه یک پیامبر، گردآوری و اقتباس، پائولو کولینو، ترجمه آرش حجازی، چ یازدهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۷.
- رهنمای آذر، مهوش، پائولو کولینو در میان ایرانیان، تهران، آزاد اندیشان، ۱۳۸۰.
- زرلکی، شهلا، جادوگر سرزمین سامبا (بررسی و نقد آثار پائولو کولینو)، فرهنگ کاوش، ۱۳۸۰.
- سارتر، ژان پل، اگزیتانسیالیسم یا مکتب انسانیت، ترجمه جواهر چی، فرخی، ۱۳۴۸.
- شریفی، احمد حسین، در آمدی بر عرفان حقیقی و عرفان‌های کاذب، قم، صهبای یقین، ۱۳۸۷.
- شهرزاد، شهاب، زندگی و آثار پائولو کولینو، بی‌جا، ندای دانش، ۱۳۷۹.
- صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۹، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
- طالبی دارابی، باقر، مکاتب جایگزین (تأملی در باب منشأ احتمالی عرفان‌های کاذب در ایران)، چ دوم، قم، مرکز نشر دارالمعارف، ۱۳۸۸.
- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷.
- فعالی، محمدتقی، آفتاب و سایه‌ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت‌گرا)، چ دوم، نجم الهدی، ۱۳۸۶.
- ، جنبش‌های نوظهور معنوی، ج ۷، (نگرشی بر آراء و اندیشه‌های پائولو کولینو)، سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۸.
- کولینو، پائولو، اعترافات یک سالک (خوان آریاس در گفتگو با پائولو کولینو)، ترجمه دل آرا قهرمان، تهران، بهجت، ۱۳۷۹.
- ، بریاد، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، چ یازدهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۳.
- ، چون رود جاری باش، ترجمه آرش حجازی، چ چهارم، تهران، کاروان، ۱۳۸۶.
- ، خاطرات یک مغ، ترجمه آرش حجازی، چ دهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۷.
- ، دومین مکتوب، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، چ چهارم، تهران، کاروان، ۱۳۸۱.
- ، راهنمایی رزم‌آور نور، ترجمه آرش حجازی، چ پنجم، تهران، کاروان، ۱۳۸۸.
- ، زائر کوم پستل، ترجمه حسین نعیمی، چ پنجم، ثالث، ۱۳۸۹.

- ، زهیر، ترجمه آرش حجازی، چ سوم تهران، کاروان، ۱۳۸۴.
- ، ساحره پورتوبلو، ترجمه آرش حجازی، چ سوم، تهران، کاروان، ۱۳۸۶.
- ، شیطان و دوشیزه پریم، ترجمه آرش حجازی، چ چهاردهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۸.
- ، عطیه برتر، ترجمه آرش حجازی، چ دوازدهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۵.
- ، قصه‌هایی برای پدران، فرزندان، نوه‌ها، ترجمه آرش حجازی، چ نهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۷.
- ، کنار رود پیدرا نشستیم و گریستیم، ترجمه آرش حجازی، چ هشتم، تهران، کاروان، ۱۳۸۴.
- ، کوه پنجم، ترجمه آرش حجازی، چ سوم، تهران، کاروان، ۱۳۸۳.
- ، کیمیاگر ۲، ترجمه ایسل برزگر جلیلی مقام، تهران، شیرین، ۱۳۸۳.
- ، کیمیاگر، ترجمه آرش حجازی، چ شانزدهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۸.
- ، مکتوب، ترجمه آرش حجازی، چ هشتم، تهران، کاروان، ۱۳۸۵.
- ، والکیری‌ها، ترجمه آرش حجازی و حسین شهرابی، چ پنجم، تهران، کاروان، ۱۳۸۸.
- ، ورنیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ترجمه آرش حجازی، چ دهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۷.
- ، یازده دقیقه، ترجمه کیومرث پارسایی، تهران، نی، ۱۳۸۵.
- مارسیا بوتهلو، زندگی، گزین گویه‌های پائولو کوئیلو، ترجمه سمیه پیله ور، چ دوم، تهران، حوض نقره، ۱۳۸۸.
- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- مصباح یزدی، محمد تقی، در جستجوی عرفان اسلامی، تدوین محمدمهدی نادری قمی، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸.
- مظاهری سیف، حمید رضا، جریان شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور، چ چهارم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- مقاله
- پارساپور، شهرزاد، جادوگر سرزمین سامبا، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۵۹، شهریور ۱۳۸۱، (از صفحه ۸۶ تا ۸۷).
- حسینیان، حامد، حقیقت ایمان، معرفت کلامی، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹.
- زرشناس، شهریار، پائولو کوئیلو و معنویت ممسوخ مدافع وضع موجود عالم، ادبیات داستانی، شماره ۶۴ و ۶۵، دی و بهمن ۱۳۸۱، (از صفحه ۵ تا ۸).
- مظاهری سیف، حمیدرضا، سحر و جادو در آثار پائولو کوئیلو، کتاب نقد، شماره ۴۵، (از صفحه ۵۷ تا ۱۰۷).
- ، حمیدرضا، نقد عرفان پست مدرن، کتاب نقد، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۸۴، (از صفحه ۱۹ تا ۵۰).